

## آینده شهرها و پوچی مدرنیسم

"The Future Of Cities: The Absurdity of Modernism"

گفتگوی نیکوس سالینگاروس و لئون کرایر  
برگردان به فارسی از مژگان معین

Translated by Mozghan Moein  
Mozhgan\_Moein@yahoo.com

### ۱. بناهای سر به فلک کشیده

**N.S:** با توجه به حوادث غم‌انگیز ۱۱ سپتامبر، آیا تمدن ما باید تفکر خود پیرامون شهرنشینی را تغییر دهد؟ و آیا به نظر شما پریشانی و نگرانی موجود در بناهای بلند مسکونی هم می‌تواند به طور کلی نمادی از بحران ناشی از تفکر معماران مدرنیست باشد؟

**L.K:** حوادث غم‌انگیز یازدهم سپتامبر بر درک و اندیشه ما نسبت به بناهای بسیار بلند و یا کوتاه هم از لحاظ روانی و هم به دلایل عملی تأثیرگذار بود.

با فرض بر اینکه پنتاگون و یکی از برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی مساحت یکسانی داشته باشند (تقریباً ۵ میلیون پای مربع) می‌توانیم خسارت نسبی وارد آمده بر هر کدام از این بناها را با قدرت انفجاری یکسان مقایسه کنیم. به وضوح می‌توان دید که این میان تفاوت بنیادینی به چشم می‌خورد (تقریباً ۲۰۰ زخمی در برابر ۲۰۰۰ زخمی). فرض بر اینکه ساختمان پنتاگون به جای یک بنای کم‌ارتفاع یک ساختمان بلند بود، خسارت بالقوه‌ای که یک هواپیمای مسافربری بر تمامی سیستم دفاعی آمریکا می‌گذاشت، امری تأمل‌برانگیز بود.

و این بار تصور کنیم که اگر برج‌های تجارت جهانی به صورت بلوک‌های چهار طبقه سنتی ساخته شده بودند آنگاه: چند هواپیما برای تخریب این ساختمان نیاز بود؟ حدس من این است که به جای دو هواپیما به ۱۶۰ هواپیمای بوئینگ ۷۳۷ نیاز بود. پوچی غم‌انگیز مرکز تجارت جهانی در این است که معماری بسیار ضعیف آن به شهادتی ناپهنگام بدل شد. یک سنگ قبر خیالی غول‌پیکر، یک بنای یادبود تقلبی (فعالیت‌های اقتصادی خصوصی در پوشش آثار تاریخی که در ستون‌های یادبود و چیزهایی مانند آن جای گرفته‌اند) که با نابود شدنش به یک خاطره حقیقی بدل شده است. این بنا با فروپاشی فیزیکی‌اش، به روحی فناپذیر دست یافت که پیش از این از آن بی‌بهره بود.

دلایل بیشماری برای ساختن چنین بناهای مرتفعی از جمله: بنای یادبود واشنگتن، ساختمان کاپیتول، برج ایفل و کلیسای جامع سنت‌پل وجود دارد، اما بجز منافع مالی دلیل واضح و محکمی برای ساخت چنین ساختمان‌های سودزایی به چشم نمی‌خورد.

آسیب و صدمه ثانویه آنها به گونه‌ای است که جامعه نمی‌تواند چنین پوچی را به عنوان یک طرح منطقی تلقی کند. امروزه مشکل نه وجود آنها، بلکه این مورد است که برخی متفکران عرصه معماری در پی اثبات اجتناب‌ناپذیری و حتی در آینده، ضروری بودن چنین بناهایی هستند.

چنین ساختمان‌هایی تأثیر عظیمی از جمله بر نمادهای جنبی و قدرت می‌گذارند اما با توجه به تأثیرات مخربشان بر شهر میزبان، ساکنین و همسایگان، اکنون آنها نه تنها شکننده و خطرناکند، بلکه به جای استحکام منظره بسیار زشتی دارند.

## ۲- تلقی آسمان‌خراش‌ها به عنوان گونه‌شناسی تجربی

**N.S:** شما تا چه اندازه با نظر من و James Howard Kunstler<sup>1</sup> پیرامون رو به افول بودن عصر آسمان‌خراش‌ها و یا به عبارت دیگر افول گونه‌شناسی تجربی موافقت می‌کنید؟  
آیا در مقاله به چاپ رسیده The End of Tall Buildings<sup>2</sup> نکته‌ای که با نظریات شما تضاد داشته باشد به چشم می‌خورد؟

**L.K:** ابتدا ترجیح می‌دهم گفته شما را اینگونه بیان کنم که عصر آسمان‌خراش‌های مفید رو به افول است. در حقیقت آنچه این میان باعث ایجاد مشکلات سیستماتیک می‌شود، اندازه ساختمان از لحاظ معیارهای متری نیست، بلکه تعداد زیاد طبقه‌هاست. به زبان ساده‌تر معماران مدرنیست طی سه نسل ساختمان‌هایی ساختند که مناسب استفاده عموم نبودند.

## ۳- گام‌ها و ایدئولوژی‌های نادرست

**N.S:** همانگونه که در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایتان ذکر شده، آیا جامعه انسانی می‌تواند در بنای شهرهایش مرتکب اشتباه شود؟ و اگر چنین است، اکنون چه چاره‌ای می‌توان اندیشید؟

**L.K:** انسان با آزمون و خطا زندگی می‌کند و گاهی خطاهای تاریخی مرتکب می‌شود. مدرنیسم وابسته به معماری و شهرسازی همانند کمونیسم به بخشی از خطاها تعلق دارد که عملاً هیچ نفعی برای انسان ندارد. ایدئولوژی‌های بسیاری وجود دارند که اصطلاحاً حتی هوشمندترین و حساس‌ترین انسان‌ها را به ورطه خطرناک و بیهودگی‌های غیرقابل قبول می‌کشاند.

اشتباه اصلی مدرنیسم این است که می‌کوشد به عنوان یک پدیده جهانی (به معنای یک پدیده اجتناب‌ناپذیر و ضروری) مطرح شود و به طور معقولی جایگزین راه‌حل‌های سنتی شود. خوشبختانه در میان تمام تلاش‌های صورت گرفته در راستای شهرنشینی نوین در اواخر قرن بیستم در سرتاسر جهان تجارب مثبت و مفیدی به چشم می‌خورد.

## ۴- شهرسازی نوین

**N.S:** بسیاری از پیشگامان شهرسازی، شما را الهام‌بخش سبکی جدید می‌دانند. کدامیک از عقاید شما پیرامون آینده شهرها در جهان در بافت شهری نوین کاربرد دارد؟

**L.K:** طرح‌ها و مدل‌های خوبی در مورد شهرنشینی برای سکونت در شهرهای کوچک و متوسط وجود دارد. پروژه‌های عظیم تازه به بار نشسته‌اند اما توجه شایسته‌ای به آنها معطوف نشده و همین امر روند کار را کندتر از حد مطلوب می‌سازد. امروزه مبالغه‌ناگفتی برای بازسازی و احیای محوطه‌ها و املاک مدرن دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سرمایه‌گذاری شده است. اما بسیاری از آنها چیزی بیشتر از به درازا کشاندن و تکرار تجارب شکست‌خورده اجتماعی و معماری نیستند. شهرسازی نوین، آرمانگرا نی‌است و تضادی با طرح‌های عظیم اجتماعی ندارد. در عوض طیف متنوعی از استعدادها و اهداف انسانی را در خدمت خلق یک محیط هماهنگ و مطلوب بکار می‌گیرد.

این سبک نیروهای متضاد را در حین دنبال کردن علایق شخصی به سوی همسایگی می‌کشاند. با این وجود، چالش بزرگ آینده دمیدن روح شهرنشینی در حومه‌ها و گسترش دوباره پراکندگی است.

طرح‌ها و مدل‌های تئوریک با وجود در دسترس بودن، عملکرد بسیار کندی دارند. آنچه که اکنون قطعی به نظر می‌رسد، این است که حتی بی‌ارزش‌ترین چیزهای روی زمین، از طریق ایده‌ها و اشخاص مناسب و گاهی با حداقل امکانات به مکان زیبا و در خدمت پیشرفت انسان بدل می‌شود.

<sup>1</sup> منتقد و نویسنده کتاب Home From Nowhere (م).

<sup>2</sup> "The End of Tall buildings" by James Howard kunstler and Nikos salinlaros: < www. planetizen.com >

**N.S:** در این میان یک سوء تفاهم بسیار جدی باقی می‌ماند. تصمیم‌گیرندگان و مهمتر از آن، بطور کلی شهروندان (از جمله آنها که نمایندگان انتخابی مردم برای تصمیم‌گیری هستند)، به این امر واقف نیستند که راه‌حل‌های پیشنهادی شما صرف‌نظر از سبک در تمام شهرها کاربرد دارد.

بافت شهری پیرو قوانین علمی است که وابسته به منطقه و محدوده خاصی نیستند. مدتهاست که وابستگی فرعی به سنت‌های محلی، آب و هوا و منابع و مواد خاص منطقه‌ای با رویکرد هماهنگ مدرنیسم، محو شده است. الگوهای طرح و نقشه امروزی دو تصویر جداگانه و مصنوعی از شهرنشینی ارائه می‌دهند: از یک سو مراکز سنتی، کلاسیک و تاریخی و از سوی دیگر بافت شهری رو به رشد، پویا و حیاتی. از این دیدگاه مسئولین شهر تنها وقتی رو نشان می‌دهند که نیاز به احیای دوباره شهر به سوی سنتی‌گرایی نوین<sup>۳</sup> حس شود. آیا پیروان شهرسازی نوین به دنبال یافتن موقعیتی مناسب در جداسازی شهرسازی از مسیر اصلی طرح‌ریزی، موفق عمل کرده‌اند؟

این نکته چگونه تصحیح می‌شود و شما به چه طریقی می‌توانید خبرگان این امر را در نبود چنین تفاوتی متقاعد کنید؟  
**L.K:** نظر شما پیرامون استقلال بافت‌های شهری به عنوان رشته‌ای از قواعد سازمان یافته از سبک کاملاً درست است. بسیاری از پروژه‌های شهرسازی نوین با استفاده از سبک‌های سنتی ساختمان‌ها صورت می‌گیرند، چرا که حداقل امروزه ما چنین شیوه‌ای را ترجیح می‌دهیم.

معماری مدرن به طور کلی آنقدر مطلق است که به کار بردن چنین سبکی در بیشتر موارد تقریباً نامناسب است. موفق‌ترین و مشهورترین پروژه‌های شهرسازی نوین مربوط به طرح‌های سنتی نوین از قبیل *Seaside*، *Celebration* و *Poundbury* می‌شوند. طرح‌های مشابه بیشماری با استفاده از قواعد معماری نوگرا در هلند، دانمارک و آلمان صورت گرفته‌اند که دنباله قواعد شهری بوده‌اند. اما در حقیقت کاملاً به فراموشی سپرده شده و گمنام باقی مانده‌اند. من به شخصه با درآمیختن معماری سنتی و مدرن مخالفم؛ چرا که یک بنای مدرن حسی را که در طرح‌های کاملاً سنتی به چشم می‌خورد، از بین می‌برد.

ساختمانی که **Steven Holl** در *Seaside* ساخته، می‌تواند بهترین شاهد این ادعا باشد. به نظر می‌رسد مدرنیست‌ها چنان عقاید پراکنده‌ای دارند که کاملاً از درک چیزی منسجم و پیچیده همچون *Windsor* یا *Poundbury* ناتوانند، به این معنا که موقعیت آنچنان بحرانی است که من و *Andres Duany* تنها به این دلیل که بتوانیم چگونگی ساخته شدن یک شهر مدرنیستی را بازگو کنیم، مدت‌ها بر سر طرح چنین شهری به بحث و جدل پرداختیم. نقشه یک شهر می‌توانست به سادگی به طرح‌های ارائه شده توسط لوکوربوزیه در دهه ۱۹۲۰ یا ۱۹۵۰ محدود شود و نمای معناداری از شهر ایجاد کند که با سبک‌های ویژه *Frank Lloyd Wright* و یا حتی *Zaha Hadid* یا *Oscar Niemeyer* هم صورت‌پذیر بود.

پیروان شهرسازی نوین به هیچ عنوان و در هیچ رشته‌ای به معماری سنتی وابسته نیستند، با این وجود افراد زیادی هنوز بین قبول سنت یا مدرنیسم دست و پا می‌زنند.

اما باید ذکر کرد که این امر یک مسأله متعالی یا اخلاقی نیست. و در این زمینه نهایتاً هر کسی آنچه را که درست می‌داند انجام می‌دهد و در صورتی که مطمئن نباشد با پذیرش همه خطرهای موجود به تحقیق و بررسی دست می‌زند تا بهترین گزینه ممکن را برگزیند. با این وجود، توصیه من این است که در صورت مواجهه با موقعیت سیاسی پیچیدگی‌های رایج، استفاده از معماری محلی و بومی مناسب‌ترین کار است. چرا که این نوع معماری طرح و نقشه‌ها را از اشتباهات سیاسی و مطلق اخلاق‌گرایی مدرنیسم دور می‌سازد.

انتخاب این گزینه خطاهای سبکی و وابسته به معماری را تا حد قابل قبولی کاهش می‌دهد و آنها را از خطاهای چشمگیری که در تجارب مدرنیست‌ها بسیار معمول است، می‌رهاند.

کاربرد جزئیات سنتی عموماً در برطرف کردن مسائل و مشکلات عملی حین به کار بستن دقت و ظرافت در ساختمان دیده می‌شود. در حالیکه سبک در حقیقت خصوصیتی است که شما را در کنترل موارد فنی یاری می‌سازد. نکته‌ای که مکرراً باید به مدرنیست‌ها گوشزد کرد این است که در زمینه دموکراسی حتی معماری و توسعه شهری هم سلبیقه‌ای و گزینه‌ای هستند و

محدود به قید و بندها و یا قطعیت‌های متافیزیکی خود نیز نمی‌شوند. کسانی که به امر انتخاب در این موارد معتقد نیستند، در نهایت تفکراتی ضد دموکراسی، مستبدانه و قدیمی دارند اگر چه بناهایشان فوق مدرن<sup>۴</sup> باشد.

## ۵- کمبود جا

**N.S:** معماران مکتب ما یعنی سنت مدرنیسم به اندازه پروان شهرنشینی نوین به عقاید شما پایبند نیستند. عقیده آنها بر این است که شما فشاری که ساختمان‌های سر به فلک کشیده و هیاهوی مراکز تجاری شهری به کشورهای جهان سوم تحمیل می‌کند را فراموش کرده‌اید.

آیا پاسخی به این انتقاد دارید؟

**L.K:** بجز استثناهایی در هنگ‌کنگ (البته با شرایط خاص) نمی‌توان میان فشار جمعیت و ساختمان‌های بلند رابطه معقولی برقرار کرد.

در آمریکا و یا اروپا بحث کمبود جا در زندگی همه اقشار با برنامه کاری متضاد (از مالکان زمین گرفته تا بوم‌شناسان)، بیشتر و بیشتر دیده می‌شود. گرچه بعضی معتقدند این مسأله افسانه دروغینی است که با نگاهی کلی به این قاره‌ها در حقیقت محو می‌شوند. آنگاه می‌توان گفت که شهرها و طبیعت ما از کمبود جا و یا وجود جاده‌های عمومی و شلوغ و تراکم ساختمان‌ها ضربه نمی‌بینند بلکه استفاده نامطلوب از زمین و نقشه‌ها و طرح‌های نامناسب عامل اصلی این ضرر و زیان است.

بطور مثال هنگامی که جمعیت پاریس تا دو برابر افزایش یافت با وجود ساختمان‌های بلند و سر به فلک کشیده، جمعیت این شهر به ۱۵ منطقه در مرکز پاریس تقسیم شد.

## ۶- نیروی تجارت

**N.S:** محیط اطراف ما ناشی از فشار و نیروی بازار، حرص و طمع، قوانین منطقه‌بندی و... است. آیا امکان ساختن محیطی انسانی در میان این محدودیت‌هایی که متأسفانه حقیقی هستند، وجود دارد؟

**L.K:** نیروی تجارت عامل جسارت و انرژی انسانی است و هیچ شهری بدون آنها شکل نمی‌گیرد. در گذشته قانون‌های نقشه‌کشی و طرح‌ریزی اغلب چنین فعالیت‌هایی را در نطفه خفه می‌کردند و اجازه شکوفایی به آنها نمی‌دادند. قواعد شهرنشینی نوین به همان سادگی و کارایی قانون‌های اخلاقی هستند، و در آنها اثری از پیچیدگی‌های ظالمانه اصلاحات آرمانی به چشم نمی‌خورد. آنها بیشتر از آنکه به قواعد دستوری پایبند باشند، قواعدی آزادند؛ و بدین ترتیب علاقه عموم به شکل فضاهای عمومی ناشی از عقاید ساکنانی است که به تضادها و علایق شخصی متنوع خود واقف هستند.

## ۷- شهر الکترونیکی

**N.S:** مایلم نظر خود را پیرامون شهر شبکه‌ای در حال توسعه که با فن‌آوری ارتباطات از راه دور سر و کار دارد اعلام کنید. آیا تا به حال به چگونگی تأثیر این پدیده بر بافت شهری اندیشیده‌اید؟

**L.K:** الگوهای سنتی خیابان‌ها و میدانها وسایلی مناسب برای انواع مختلف شبکه‌های معاملات ملکی به وجود می‌آورند. شبکه‌سازی الکترونیکی<sup>۵</sup> مکمل شبکه‌های فضایی مکان‌های عمومی است، اما جایگزین آنها نمی‌شود. باور مورد دوم یک اشکال فلسفی است و قبول آن به اندازه قبول مسأله جایگزینی چرخ به جای پا عجیب است.

## ۸- گونه‌شناسی بناها

**N.S:** مسائل در دس‌آفرین از این قرارند:

۱- آیا گسترش فزاینده شبکه الکترونیکی به نتایج فضایی منجر می‌شود؟

۲- با توجه به نقش انقلاب اطلاعات در ایجاد نیروهای اجتماعی و تجاری عظیم و روند و سمت و سوی این نیروها به چه صورتی است؟

۳- آیا شهر شبکه‌ای بافت شهری را به سوی گونه‌شناسی<sup>۶</sup> مدرنیسم پیش می‌راند یا سنتی و یا هیچ‌کدام؟

**L.K:** ساختمان‌های جدید حاصل استفاده‌های نو هستند. برای مثال این هواپیماست که به فرودگاه هویت یک ساختمان می‌بخشد، اما برعکس این قضیه صدق نمی‌کند. از ساختمان‌های جدید ممکن است استفاده‌های مختلفی شود که شاید هیچ‌گاه مورد نظر سازندگان آن نبوده است. مثلاً: قصر سلطنتی تالار رومی<sup>۷</sup> به یک کلیسای مسیحی بدل شده و یا از فرودگاه به عنوان

4. un-modern

5. Electronic networking

6. Typology

7. Roman market-halls (basilicas)

مرکز خرید استفاده می‌شود. دلیل ساختن بناهای جدید، نوآوری و ابتکار اجباری که برخی از متفکران نوگرا ما را وادار به پذیرش آن می‌کنند، نیست. ابتکارات و نوآوری‌های گونه‌شناسی بر پایه چنین ایده‌های آرمان‌گرایانه‌ای عموماً پایدار نیستند. به طور دقیق، هیچ گونه‌شناسی مدرنیستی‌ای وجود ندارد؛ چرا که هر ساختمانی که به گونه‌ای مشخص و قابل بازآفرینی بنا شود، به خودی خود سنتی خواهد بود و فرقی نمی‌کند که یک سکوی حفاری نفت، دکل خنک‌کننده، دفتر کار و یا منزل باشد. با این وجود بناهایی وجود دارند که نتیجه تمرکز وافر بر نوع خاصی از استفاده زیر یک سقف هستند. چنین بناهایی انحراف‌های گونه‌شناسانه‌ای هستند که به هر سبکی ساخته می‌شوند و به عنوان هر ساختمانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. آنها عموماً نتایج منعکس نشده مکانیسم‌های مالی و یا سیاسی هستند و فقط به مدرنیسم مرتبط نمی‌شوند. برای مثال می‌توان شهری بر پایه ساختمان‌های سنتی بنا کرد که کاملاً سبکی مدرنیستی داشته باشد. چنین بنایی می‌تواند از لحاظ زیبایی‌شناسی و اجتماعی موفق و راضی‌کننده باشد و خیلی‌ها از زندگی در آن احساس خشنودی و رضایت کنند.

اما شهری مملو از آسمان‌خراش، حتی اگر براساس شیوه‌های سنتی ساخته شده باشد و سبک سنتی داشته باشد، گرچه به ظاهر چشم‌نواز و راضی‌کننده است، اما در نهایت انسان‌ها را در روابط و زندگی با هم بیگانه می‌کند گرچه به اندازه رقبای مدرنیستش، ظالمانه عمل نمی‌کند. برای جمع‌بندی این بحث ذکر این نکته لازم است که هیچ گونه‌شناس مدرنیستی وجود ندارد، اما مدرنیست‌ها در گمراهی گونه‌شناسانه به طرز چشمگیری با تجربه و ماهر هستند.

## ۹- فلسفه

**N.S:** در این میان، بی‌احترامی و بی‌حرمتی عمیقی نسبت به احساسات انسانی به چشم می‌خورد. ساختمان‌هایی که حتی ساختار ساده و رضایت‌بخشی دارند از نظرها محو شده است.

چگونه دنیایی عاری از ارزش‌های عمیق چنین فلسفه‌ای را باز می‌یابد؟

**L.K:** معماری و شهرنشینی سنتی، یک ایدئولوژی، آیین و یا یک سیستم متعالی نیست.

این معماری قادر به نجات احساس‌های گم شده و یا معنابخشی به زندگی‌های بی‌روح نیست.

بلکه بیشتر از آنکه به سبک مرتبط باشد بخشی از فن آوری است. یک رشته دانش و مهارت است که در متناقض‌ترین فضاهای فرهنگی، طبیعی و اقتصادی ما را قادر به ساختن شهرهایی می‌کند که از لحاظ عملی، اقتصادی، اجتماعی و زیبایی‌شناختی، بسیار مطلوب به نظر می‌رسند.

چنین ساختارهایی متضمن شادی نیستند اما قطعاً می‌توانند روند شاد ساختن خیل عظیمی از مردم را تسهیل کنند.

## ۱۰- تأثیرات مدرنیسم

**N.S:** ساختارهای فضایی خاص دارای ویژگی‌های ریاضی خاصی هستند که بازتاب حس مثبتی برای بیننده در پی دارند. انسان‌ها برای معنا دادن به محیط چنین بناهایی را از مقیاس شهرها تا حد صنایع دستی پایین می‌آورند. معنای مورد نظر، در زندگی تک‌تک افراد نیست، بلکه معنایی است که در محیط اطراف مشخصاً به چشم می‌خورد.

مدرنیست‌ها در پی عقاید و ایده‌های خود به تغییر گسترده و همه‌جانبه معنا دست زدند. اما این امر چگونه ممکن است رخ دهد وقتی که با ترکیب‌ها و ساختارهای فلسفی ما در تضاد است؟

**L.K:** مدرنیسم، مثل همه تعصبات خشک، یک ایدئولوژی صرف است که براساس فرضیات غیرقابل اثبات بنا شده است و حتی طرفداران آن تحمل مخالفت، تضاد و یا نپذیرفتن چیزی را ندارند؛ چه برسد به قبول کردن آنها.

با پذیرش چنین فرضیات موهومی، شما الزاماً توانایی‌های خود را رها می‌کنید و علیرغم تمام تضادهای بیرونی و درونی، تنها به شواهد محدود می‌شوید.

اعلان مخالفت علنی مدرنیست‌ها علیه سنت، صرفاً کنار گذاشتن سنت‌های فراموش شده نیست. بلکه شامل تمام دانش و مهارتی است که با نگرش کاهنده این سبک از انسانیت، تاریخ، فن‌آوری، سیاست و اقتصاد هماهنگ نیست و این امر زیر پا گذاشتن قانونمند ساختارهای جسمی و روحی انسان محسوب می‌شود و بنابراین سه نسل طول می‌کشد تا انسان‌ها از این کیفیت که مخالف تجربیات، هوش سرشار، غریزه و احساس انسانی است، رها شوند.

**N.S:** مدرنیسم جایگزین راه ها و روش‌هایی شده است که انسان‌ها برای ارتباط با یکدیگر و ساختارهای خارجی به کار می‌بستند. شهر به عنوان کالبدی برای ایجاد ارتباط میان اعضاء یک جمعیت شهری، به صورت یک ساختار فضایی درآمده تا این ارتباط را بر هم بزند.

این مسأله هم در ارتباط با دیدار مردم با یکدیگر و هم ارتباط تصویری آنها با اطرافشان وجود دارد. بررسی‌های من حاکی از آن است که یک شهر، سیستمی است که متشکل از سیستم‌هایی با یک معماری منطقی (به مفهوم معماری کامپیوتری) است که بیشتر به مغز انسان نزدیک تا کامپیوترهای موجود. این قطع ارتباط که از سوی مدرنیست‌ها صورت گرفته، به منزله قطع سیستم‌های کامپیوتر و یا رشته‌های عصبی مغز محسوب می‌شود.

مردم پس از ده‌ها سال شرطی شدن در این سرزمین بی‌حاصل، اکنون این قطع ارتباط را به عنوان راه و روشی برای زندگی پذیرفته‌اند. آیا انسان‌ها به گونه‌ای تغییر یافته‌اند که دیگر برای ساختارهای فضایی که در راستای برآوردن نیازهای اجتماعی و پرداختن به احساسات بنیادین عمل می‌کنند، ارزش قایل نیستند؟

**L.K:** جواب در خود سؤال نهفته است. مدرنیسم در راستای سلب خودمختاری انسان‌ها و قدرت تفکر فردی عمل می‌کند. این سبک گونه‌ای از شستشوی بنیادین مغز است که تنها عده کمی که یکبار تجربه‌اش کرده‌اند می‌توانند خود را از آن رها کنند. میلیون‌ها تن در دام آن افتاده‌اند و قربانی مدرنیسم شده‌اند، با این وجود به گونه‌ای است که انگار طبیعت با هر نسل جدید، پادزهری برای چنین تضادهای عظیم ایدئولوژیکی فراهم می‌آورد و این حداقل همان چیزی است که آرزوی من است.

### توضیحات:

شاید بتوان گفت که لئون کرایر (Leon krier) پدرخوانده فکری مشهور جنبش شهرنشینی نوین در آمریکا است؛ یعنی جدالی برای نجات طبیعت، منظره شهرها و زندگی شهری ملت ما از تجربه شکست خورده آرمان‌شهری که در آن همشهریان همه چیز خود را از درون اتومبیل تهیه می‌کنند. کرایر یک لوگزامبورگی است که ۲۰ سال در لندن ساکن بوده و اکنون در جنوب فرانسه زندگی می‌کند. او وضوح مسرت‌بخشی را به موضوعات ساختمان‌سازی و معماری می‌بخشد. موضوعاتی که از سوی حقه‌بازهای آوانگارد، از لوکوربوزیه در دهه ۱۹۲۰ گرفته تا پیتر آیزنمن هم‌عصر ما، بیرحمانه به پوچی نزدیک شده بودند. آثار کرایر در میان دیگر سردمداران معروف معماری بین‌المللی، از جامعیت و هوشمندی کامل برخوردارند.<sup>۸</sup>

فصلنامه مبانی نظری هنر و معماری خاز

khaneh\_arch@yahoo.com

<sup>۸</sup> . به نقل از James Howard Kunstler در نقدی که بر کتاب لئون کرایر با عنوان Architecture: choice or fate نوشته است.